

## ای کاش، مدرسه...

هر صبح  
زنگی می خورد  
که بیدار نمی کرد،  
فقط می لرزاند رویا را.

کاش به جای صف،  
به سمت درختان می رفتیم،  
به سمت نوری که از لای برگ ها  
درس مهربانی می داد.

کاش دفتر هایمان  
از خاک ساخته می شدند،  
و مشق هایمان،  
روی علف های باران خورده نوشته می شدند.

در آن مدرسه،  
ریاضی یعنی نظم برگ ها،  
و علوم، گفت و گوی نسیم با شاخه ها.  
ادبیات، نام دیگر دل بود.

معلمی بود  
که لبخند می زد  
و می گفت:  
"اشتباه، بخشی از راه است".

ما یاد می گرفتیم  
چگونه آرام بمانیم در میان طوفان،  
چگونه دوباره سبز شویم  
وقتی پاییز زندگی مان می رسد.

کاش مدرسه،  
جایی برای حفظ نبود،  
برای فهمیدن بود؛  
فهمیدن خود، فهمیدن جهان.

و من،  
دانش آموزی در گوشه ی کلاس،  
هنوز روی گوشه ی دفترم می نویسم:  
ای کاش مدرسه ها هم روزی  
رشد کنند...  
نه فقط ما در آنها.